

این نوشته متن سخنرانی، بحث و تبادل نظر روز ۱۷ اکتبر در جلسه پالتاکی " اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران " است که باتوجه به بحث های حول موضوع سخنرانی، با کمی تغییر بصورت کنونی درآمده است.

کاووس نوروژی

۲۰۰۵/۱۰/۲۲

تشکل های مستقل کارگری، کمونیستها و تسخیر قدرت دولتی

بعد از انتشار درخواست " کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری " برای امضاء و ارائه آن به رژیم جمهوری اسلامی و سازمان جهانی کار و " کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری " (۱) برای به کرسی نشاندن درخواست های خود، ولوله ای در سازمانهای " طرفدار جنبش کارگری " برافزوده است و عده ای را چنان بوجد آورده است که آنها را وادار نمی کند در مورد تحقق این خواست ها در شرایط حاکمیت جمهوری اسلامی، تفکر کنند. گویا که دیگر تمامی سدهای موجود برای ایجاد تشکلات کارگری مستقل از دولت شکسته، طبقه کارگر به آگاهی سوسیالیستی دست یافته و جنبش کارگری با قدمهای استوار بسوی سرنگونی رژیم پیش می رود. اینجا بحث برسر این نیست که آیا کارگران می توانند از دولت جمهوری اسلامی بخواهند که برای آنان اجازه نامه تشکلات مستقل از دولت را صادر کند و یا با کمک سازمان جهانی کار و یا فشارهای بین المللی دیگر این خواسته را بکرسی بنشانند و یا خود دست به تشکل مستقل از دولت بزنند؟ بلکه بحث برسر اینست که انتظارات از این طومار نویسی که اکنون مد روز شده است، چیست و چقدر قابل تحقق است و آیا طبقه کارگر در بطن این شیوه مبارزه می تواند بسوی تسخیر قدرت دولتی پیش رود یا نه؟ آنانی که از حول حلیم باسر در دیگ رفرمیسم افتاده اند بایستی توضیح دهند که با این طومار در صورت نرسیدن به اهداف خویش چه می خواهند انجام دهند و آیا می توان لاقول رژیم را با این شیوه به عقب نشینی هائی واداشت؟ آیا از جمهوری اسلامی ای که ۲۶ سال است با دست آهنین حکومت می کند، به شدیدترین و خونین ترین شکل مبارزات دمکراتیک زنان، دانشجویان و کارگران و زحمتکشانشان را سرکوب می کند و فعالین جنبش کارگری را بخاطر شرکت در مراسم اول ماه مه به دادگاه می کشاند، به محل سندیکای اتوبوسرانی تهران حمله می کند و مسئولین اداره کار جمهوری اسلامی از این عمل شنیع با افتخار یاد می کنند و غیره، چنین خواستی عاقلانه است؟ آیا این شیوه مبارزه برای " سرنگونی رژیم " مشغول کردن کارگرانی که حاضرند قدمهائی واقعی در راه تحقق انقلاب بردارند، به خرده کاری نیست؟ و اصولا در شرایطی که پرچم دفاع از حقوق دمکراتیک را اینک هر نوع اپوزیسیون جمهوری اسلامی در دست دارد، کدام شعاری ما را از دیگران مجزا میکند و آیا محدود کردن خویش به طرح چنین خواسته هائی مخدوش نمودن صف انقلاب و ضدانقلاب نیست؟ این درست است که هر خواستی که برای بهتر شدن شرایط کار و زندگی کارگران انجام می گیرد، قابل دفاع است. فقط بایستی شعاع عملکرد هر عمل کارگری برایمان روشن باشد. باید پرسید چگونه می توان این مبارزات دمکراتیک را با مبارزات و اهداف استراتژیک کارگران یعنی مبارزات سوسیالیستی پیوند داد؟ دلیل عدم تداوم تشکلات کارگری مستقل در روابط وابسته به امپریالیسم نهفته است. بما می گویند امروز سرمایه در همه جا بهم وابسته است و فرقی میان سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته ایران و

دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیست و این فقط نتیجه تقسیم کار سرمایه جهانی است، این درست، اما چرا تقسیم کار سرمایه در ایران دیکتاتوری عنان گسیخته شبه فاشیستی را می طلبد، ولی در کشورهای متروپل آزادی های مدنی مورد یورش دولت قرار نمی گیرد، چرا در کشورهای "پیرامونی" تکنیک از سطح نازلی برخوردار است و کشورهای متروپل تقریباً نزدیک به ۱۰۰ درصد تکنیک مدرن را بخود اختصاص داده اند، چرا در ایران دولت حتا بایستی رنگ لباس مردم را هم تعیین کند و در کشورهای متروپل چنین نیست، چرا وقتی بحران سرمایه داری را فرا می گیرد، بایستی اولین قربانیان آن مردم کشورهای "پیرامونی" باشند و ... آری همه این تفاوت ها در تقسیم کار سرمایه جهانی، در شیوه مبارزه نیز تاثیر گذارده و شیوه های کلاسیک مبارزه را از دور خارج می کند، با کلی گوئی هیچ آبی از آب تکان نمی خورد، بایستی در عمل نشان داد که چه راههای عملی را می توان در این راه برداشت و بدین خاطر بایستی برنامه عملی اینگونه "تشکلات" را مورد بررسی قرار داد، بایستی دید که در عمل این خواستها چقدر قابل وصول هستند و چه روش و اصولی را برای بکرسی نشاندن این خواستها می توان اتخاذ کرد؟ چراکه بحثی های ابستراکت و خارج از محیط اجتماعی از هیچ ارزشی برخوردار نیست (در اینمورد نگاه کنید به نظرات حککا درمورد سندیکا قبل و بعد از تشکیل "سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانان تهران").

هنگامی که امکان ایجاد سندیکا، شورا و یا هر نوع تشکل دیگر یا اصولاً موجود نیست و یا ایجاد آنها فقط در شرایط خاصی بسته به توارن نیروهای انقلاب و ضدانقلاب امکان پذیر است، نمی توان با این نوع تشکل ها برخوردی مشخص داشت.

شرایط ایجاد هر تشکلی از یکسو مدیون وضعیت مشخص مبارزه طبقاتی است و از دیگر سو هریک از این تشکلات محدودیتهای خود را دارند و توان پاسخگوئی هر انتظاری را ندارند؛ و از همه مهمتر اینکه خصلت ضد سرمایه داری هر تشکل کارگری، آنرا به تشکل سوسیالیستی بدل نمی کند و نمی تواند تغییر رژیم سیاسی را هدف خویش قرار دهد. و هیچ تشکل کارگری نیز نمی تواند به اراده روشنفکران این طبقه ایجاد گردد، تنها شرایط مبارزه طبقاتی است که شرایط یک نوع مشخص تشکل را ضروری می کند و نوع دیگر تشکل را طلب نمی کند و بر این پایه ایجاد تشکل دلخواه با یک فرمان حزبی را از دور خارج می کند. در اینمورد برای مثال بعلت برهم خوردن توازن قوا و شل شدن دیکتاتوری، در فواصل سالهای ۱۳۰۰-۱۳۱۰ و ۱۳۲۰-۱۳۲۲ و دوره کوتاهی بعد از قیام ۵۷ کارگران اقدام به ایجاد تشکلات مستقل از دولت (نه مستقل از احزاب) نمودند و هنگامی که دولت مایشائی دوباره دیکتاتوری خویش را مستحکم کرد، بساط تمامی سازمانهای مستقل از دولت برچیده شده و بجای آن سازمانهای وابسته به دولت جانشین آنها شدند.

متأسفانه باوجود تمامی این تجربیات، تصور عده ای در مورد جنبش کارگری اینست که: "کارگران به تجربه دریافته اند که در چهارچوب سیستم سرمایه داری هرچقدر هم وضعیتشان بهتر باشد، اما هیچ آینده دیگری غیر از استثمار و تحمل سختی ها برایشان وجود ندارد. بنابراین توده کارگران با اتحاد طبقاتی و مبارزه پیگیر خود به طور هدفمند بر علیه سیستم سرمایه داری به مبارزه متشکل روی می آورند و گام به گام مبارزه خود را تاجائی ارتقاء می دهند که تناسب قوا را به نفع خود تغییر دهند و دست به عمق روابط و مناسبات سیستم سرمایه داری در جهت سازمان دهی انقلاب اجتماعی ببرند." (۲)

این بینش دواشکال اساسی را در خود نهفته دارد، یکی اینکه وجود سازمان انقلابی را منتفی اعلام می‌کند؛ و دیگر اینکه رشد مبارزات خودبخودی را برای بدست گیری قدرت دولتی کافی می‌داند. اشکال اول که معتقد است “کارگران به تجربه” به این نتیجه می‌رسند که “با اتحاد طبقاتی و مبارزه پیگیر خود به طور هدفمند بر علیه سیستم سرمایه داری به مبارزه متشکل روی می‌آورند”، بخصوص وقتی که اظهار نظرکننده آن عضو “حزب کمونیست” نیز باشد، بسیار تعجب آور است. اشکال دوم نشان می‌دهد که این تفکر نمی‌تواند درک کند، “کارگران به تجربه” می‌توانند اساساً آگاهی ترویدیونیستی کسب کنند و در بهترین حالت می‌توانند نیروی کار خویش را به‌ترتبه سرمایه‌دار بفروشند، اما نه تنها نمی‌توانند سیستم را زیر علامت سوال قرار دهند، بلکه تمکین به وضعیت موجود را با شرایطی قابل تحمل تر موعظه می‌کنند. اما این بدین مفهوم نیست که مبارزات خودبخودی با سیاست کاری ندارند و فقط اقتصادی هستند. اغلب اکونومیستها برای اثبات نظر خود به این موضوع تکیه می‌کنند که از آنجائی که مبارزات خودبخودی با سیاست کار دارد، پس این مبارزات خود بخودی طبقه کارگر می‌توانند بسط بالاتری از مبارزه برای درهم کوبی رژیم ارتقاء یابند. آنها سعی دارند از طریق بیان مکرر این نظر و با فرمولبندی های گوناگون از قبیل: “توده های کارگر بسیار آگاهتر از گذشته هستند” و “انان آگاهند که همه بدبختی های آنها از نظام سرمایه داری است” و غیره در واقع این موضوع را بکرسی بنشانند که: آگاهی سوسیالیستی از درون مبارزات خودبخودی سربر می‌آورد.

اینجا اساساً بحث بر سر این نیست که کارگران آگاهتر از گذشته نیستند و با سیاست کاری ندارند، بلکه بحث بر سر اینست که مبارزات خودبخودی طبقه کارگر نمی‌توانند از چارچوب اکونومیستی خارج شوند و به نفی سیستم برسند؛ و این تصور کودکانه نیز کمکی به مساله نمی‌کند که: “مسلمانان تشکیلی توده کارگران را به اهداف طبقاتیشان هدایت می‌کند که از بدو تاسیس موضع روشن و هدفمندی علیه سیستم سرمایه داری اتخاذ کند. یک تشکل کارگری، اگر در همان ابتدای فعالیتش موضع شفاف و صریحی علیه سرمایه داری نگیرد و درجهتی گام برندارد که قرار است فردا به بهره‌کشی انسان از انسان خاتمه دهد،” (۳) (تاکید از من است)

آن بینش رویونیستی که تصور می‌کرد، اگر طبقه کارگر مناسبات سرمایه داری را دگرگون کند، یعنی سوسیالیزم را برقرار نماید، استثمار انسان از انسان از بین می‌رود، در شرایط روسیه تصور می‌کرد که با انقلاب سوسیالیستی، طبقات و در نتیجه مبارزه طبقاتی پایان گرفته است و بعدها توسط آقای منصور حکمت با نام “الغای کار مزدی” تکیه بر همین درک رویونیستی بازتولید شد، اکنون مورد استفاده “متخصصین امور کارگری” ایران نیز قرار گرفته است. عاقبت این درک رویونیستی بیان خود را در “تجزیه تحلیل” حرکت اخیر مردم کردستان توسط بهرام رحمانی نیز بخوبی نشان می‌دهد، در آنجائیکه می‌نویسد: “سردار اسماعیل مقدم، فرمانده نیروی انتظامی در سمنندج، شوانه را “شرور نامید” و حملات وحشیانه نیروی انتظامی به تجمعات و تظاهرات متمدانه مردم را “دفاع از خود” خواند.” (تاکید از ماست)، اما گزارشات واقعی از کردستان حکایت از درگیری مردم با نیروهای رژیم می‌کند، آیا این درگیری‌ها غیرمتمدانه است و گذار مسالمت آمیز نویسنده حزب کونیست را برهم می‌زند؟

بهرام رحمانی در پایان مقاله انقلاب آرام خویش را با کمی تعریف و تمجید بی محتوا از کومله اینگونه جمع بندی می‌کند: “بنابراین ضروری است که موقعیت سیاسی کردستان را به شهرهای دیگر ایران نیز گسترش داد تا ملزومات عملی سیاسی - تشکیلاتی اعتصاب عمومی در سراسر ایران فراهم

گردد. (۴) بنظر می رسد که بهرام رحمانی منتظر است که فعالین جنبش کارگری به حزب کادرهای حکمتی ایشان بپیوندند، حزب را "کارگری" کنند و بالاخره این حزب که حالا کارگری شده است بتواند موقعیت سیاسی کردستان را به بقیه نقاط ایران گسترش دهد و آنوقت باگسترش یک اعتصاب عمومی نظیر آنچه که در کردستان به انجام رسید، انقلاب به انجام رسیده، سوسیالیسم برقرار می شود و "کار مزدی الغاء" شود، البته این موضوع هنوز توسط "متخصص امور کارگری" بروی کاغذ آورده نشده است، تا همه از آن بهره مند شوند.

حال بایستی در عالم واقعی و نه آرزو دید، پروسه نفی سیستم توسط کارگران چگونه انجام می گیرد؟ پروسه نفی سیستم توسط کارگران از کانال ارتباط با سازمان انقلابیون حرفه ای و رشد آگاهی سوسیالیستی از طریق فعالیت های همه جانبه سیاسی می گذرد و مسلم است که کارگران آگاه در این مبارزه جای خاصی را اشغال می کنند، اما بایستی دانست که تشکل یابی کارگران شرایط ویژه هر مبارزه طبقاتی را برپیشانی دارد، بدیگر سخن فرمول کلی برای همه جوامع وجود ندارد.

ما با عناصر و جریانات دیگری نیز روبرو هستیم که با اینکه اساساً "انتقال آگاهی سوسیالیستی به توده کارگران از بیرون (احزاب و سازمانهای کارگری) به طبقه" را ضروری می دانند، اما از آنجائی که بینشی اکونومیستی دارند، نمی توانند از زیر آوار آن خود را رها سازند، این بینش با کمی کلی گوئی و فحش و ناسزا گفتن به دیگران بخصوص "مشی چریکی" (۵) که امروز باز دوباره نقل مجلس کلی گویان شده است و عامل همه نابسامانی ها قلمداد می شود، با پای چوبین اکونومیست بروی زمین سقوط می کند، توجه کنید: "همانطور که قبلاً اشاره شد اگر تشکلات کارگری نتوانند از قالبهای جامعه سرمایه داری خود را فراتر بکشند و به تشکل دیگری با محتوی سیاسی - طبقاتی (انگار که تشکل کارگری با محتوای غیر سیاسی - طبقاتی هم وجود دارد) با سمت سوی هجوم برای ماشین دولتی موجود تبدیل نگردد، عمر بردهگی مزدی زحمتکشان را طولانی تر می نماید." و در ادامه "ناتوانی سران اتحادیه های کارگری در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری از سازماندهی کارگران درمقابل تهاجم همه جانبه سرمایه داری به حقوق ابتدائیشان، کارگران را به فکر یافتن چاره دیگری خواهد انداخت." (تاکید و داخل پرانتز از من) (۶)

باید پرسید که اگر سران اتحادیه های کارگری رهبرانی مبارز بودند، آیا می توانستند رژیم سرمایه-داری را سرنگون کنند؟ ما می گوئیم نه و اما نویسنده متخصص ضد "مشی چریکی" بما می گوید آری، دلیل این امر هم اینست که: "...برای برخی از صاحب نظران جنبش پرولتری حمایت از مبارزات سندیکائی و صرفاً صنفی کارگران بی نتیجه و مانع تکامل سطح مبارزاتی به مرحله بالاتر یعنی مبارزات سیاسی - طبقاتی است. (۷)" (تاکیدها و داخل پرانتز از من) اینجاست که نویسنده "صاحب نظر! جنبش پرولتری و مشی چریکی" ما با نقل قول از یک "صاحب نظر جنبش پرولتری" دیگر نظیر خودشان و با یک عقبگرد به اوائل قرن گذشته، اکونومیسم خود را بوضوح نشان می دهد، بدیگر سخن ایشان معتقد است که این مبارزات صنفی می توانند به سطح مبارزاتی بالاتر یعنی مبارزات سیاسی - طبقاتی ارتقاء دهد. آنوقت معلوم نیست ایراد ایشان به دیگران چیست؟ و یا وقتی آقای افسر می نویسد: "شرکت در اتحادیه های کارگری برای کارگران پیشرو به معنی درجا زدن در فرمیسم نیست. انتقال آگاهی به میان طبقه کارگر می بایست به تشکیل شوراهای کارگران باهدف سرنگونی و بدست گیری قدرت سیاسی منجر گردد. رشد اعتلای این مبارزات بی شک زمینه ساز بوجود آمدن فورمهای متعالی تری از مبارزه

خواهد بود که این نیز تابعی است از شرایط اجتماعی و گسترش مبارزات در بستر آنها. (تاکید از من (۸) اینجا نویسنده "صاحب نظر" ما می گوید کمونیستها بایستی با ورود به اتحادیه های کارگری سعی کنند که مبارزات اتحادیه ای را تا سطح شورا ارتقاء دهند، یعنی از یکطرف شورا را نتیجه رشد مبارزه اتحادیه ای می داند و از طرف دیگر راه فرار را برای خویش باز می گذارد، تا خود را از زیر ضرب منتقدین خلاص کند، هرچند درضمن آرزو می کند که روند مبارزات کارگری اینگونه پیش رفته و انقلاب در یک پروسه غیرقهرآمیز و فقط با کمی فشار از پائین، به پیروزی برسد. چون ایشان طرفدار مشی "توده ای" است. اما روند تاکنونی مبارزه طبقاتی در هیچ جا این روند را نشان نداده است. حتی یک مثال هم در این مورد نمی توان یافت که این ادعاها را به اثبات برساند، این درست همان درکی است که جنبش کارگری ما از آن رنج می برد: درک اکنومیستی!

در واقع امر نیز این ادراک زمینه ایدئولوژیک اریستوکراسی کارگری است!

آنچه در بالا آمد تنها به این عناصر محدود نمی شود. ما فقط از دو مثال مشخص استفاده کرده ایم، که گویا متخصص جنبش کارگری هستند، بجات می توان گفت که این ادراکات قریب به اتفاق سازمانهای سیاسی ایرانی است، درکهایی که با همه ادعاها و فرمول بندی های متفاوت نمی توانند جوابی درست به معضل جنبش کارگری بدهند و بدین خاطر نیز بحث ما اینجا پایان نخواهد گرفت و تا زمانی که جنبش سیاسی ایران از یک سازمان تاثیرگذار بر جنبش توده های کار و زحمت رنج می برد، بحث ها ادامه خواهد یافت، ولی پیشبرد این مبارزه ایدئولوژیک قطعاً به پیشبرد مبارزه طبقاتی یاری خواهد رساند، در صورتی که بتواند در مبارزه طبقاتی به محک آزمایش گذارده شود. آنچه ما اینجا آوردیم جمع بندی ای از مبارزات توده های مردم و بخصوص کارگری در جوامعی نظیر ایران است، اما کسانی که تصور می کنند اشکالات جنبش کارگری را کشف کرده اند، توصیه می کنیم ایده های خود را در مبارزه طبقاتی به بوته آزمایش بگذارند، شاید آنوقت متوجه شوند که آب در هاون می کوبند.

از آنجائی که این عناصر همگی خود را متخصص و تئوریسین می دانند، خواننده این سطور رابه این نظر گرامشی جلب می کنیم که: " ...وظیفه تئوریسین آنست که تئوری خویش را به محک آزمایش بگذارد، عناصر زندگی تاریخی را به بیان تئوریکی درآورد، اما نه بگونه ای که واقعیت چهارچوبی انتزاعی جلوه کند. چنین چیزی هرگز اتفاق نخواهد افتاد. و بنابراین چنین درکی چیزی نیست مگر تجلی ایستا و غیرفعالانه... " گرامشی - خود بخودی و رهبری آگاهانه "

درپایان می خواهیم به یک سوال نیز جواب گوئیم و آن اینکه در شرایطی که به هر دلیلی تحرکاتی درون طبقه کارگر بوجود آمده است، کار عناصر و سازمانهای کمونیست و نه آنطوری که اعضای این سازمانها خود را می نامند (ما کارگران!) چیست؟

بنظر ما در عین حال که عناصر کمونیست از شرایط پیش آمده برای بردن آگاهی بدرون طبقه کارگر سود می جویند، بایستی در صدد ایجاد هسته های مخفی کارگری برای پیشبرد مبارزه سوسیالیستی، یعنی زمینه سازی تشکلات انقلابی برای جنگ همه جانبه با رژیم باشند. بدیگر سخن بایستی درصدد ایجاد سازمان انقلابیون حرفه ای برآمد و سازمانهای کمونیستی یا بایستی تمامی توان خود را برای ایجاد و یا تقویت سازمان انقلابیون حرفه ای قرار دهند و یا در حاشیه مبارزه طبقاتی دلمشغول بحث های بی حاصل گردند.

چراکه بنظر ما تنها در یک مبارزه همه جانبه سازمان انقلابیون حرفه ای علیه رژیم است که انرژی توده‌ها آزاد شده و زمینه شرایط بسط و گسترش جنبش‌های کارگری فراهم می‌گردد و فقط در جریان این جنگ است که رهبری طبقه کارگر تامین می‌شود.

(چگونگی تامین رهبری طبقه کارگر بحث دیگری می‌طلبد که آنرا به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.)

پانویس‌ها:

۱- در بیانیه اول ماه مه "کمیتة هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" می‌خوانیم: "ما تشکل را از هیچ سازمان و نهادی درخواست نمی‌کنیم، تشکل حق ماست، آن را به نیروی خود ایجاد کنیم و سپس از دولت بخواهیم که آن را برسمیت بشناسد." (تاکید از من است) این حوضه عمل اینگونه تشکلات را روشن می‌کند و آن چارچوب رژیم سرمایه داری است که برای بهتر فروختن نیروی کارگران، مفید واقع می‌شود، بنابراین، این تشکلات برپایه برنامه رادیکال خویش نیز نمی‌توانند از چارچوب اکونومیستی خارج شده و درصدد تسخیر قدرت دولتی برآیند. و اگر کسی تصور می‌کند که با اعلام "الغای کار مزدوری" در برنامه این تشکل آنرا به شورا تبدیل می‌کند، در بهترین حالت مبلغ علنی گرائی است.

۲ و ۳- "تشکل کارگری و چشم انداز مبارزه طبقاتی"، نوشته بهرام رحمانی، عضو حزب کمونیست ایران، مندرج در نشریه اتحاد، شماره ۱۰،

۴- به نقل از: "آغاز مرحله نوین مبارزه جنبش انقلابی کردستان" نوشته بهرام رحمانی، مندرج در نشریه اتحاد شماره ۱۳.

۵- بعد از اوجگیری جنبش دانشجویی در سالهای اخیر و رشد گرایش‌های رادیکال و سوسیالیستی، بخصوص گرایش بسمت مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی، رژیم می‌کوشد به طرق مختلف از رشد این گرایش جلوگیری بعمل آورد، مثلا حجاریان یکی از ایدئولوگ‌های برجسته رژیم در کتاب "برای تاریخ" مطلبی دارد که بهتر است باهم بخوانیم، او می‌نویسد: "ما همان موقع هم مشی چریکی جدا از توده را نفی کرده بودیم. لذا به کار اجتماعی و توده‌ای رو آوردیم. بدین خاطر هم بود که در منطقه جنوب شهر (چنانکه شما مطلع هستید) تمام وقت خود را تا آستانه انقلاب مصروف سازماندهی اجتماعی در محلات خودمان کردیم. یعنی به خط کار اجتماعی افتادیم نه چریک بازی" به نقل از نوشته ایرج شکری با نام "آنها و ما" مندرج در سایت دیدگاه؛ و یا نگاه کنید به هشدارهای روزنامه‌های رژیم در مورد تبلیغات کمونیستی (چریکی) و توقیف دهها عنوان کتاب در نمایشگاه کتاب سال گذشته بعلت برانگیختن علاقه جوانان به جنبش چریکی. آقای افسر بایستی قاعدتا از این شیوه مبارزه با مشی چریکی راضی باشند.

۶ و ۷- "بحثی پیرامون مسائل کارگری"، نوشته مجید افسر، مندرج در رنجبر، ارگان حزب رنجبران،

شماره ۱